

ذوق*

دیوید ویول مشیت علایی

«ذوق»، که در زیبایی‌شناسی عموماً به استعداد یا قابلیت درک ویژگی‌های زیباشناختی – به‌ویژه زیبایی – اشیاء اطلاق می‌شود، در اندیشه‌ی زیباشناختی قرن هجدهم اهمیت تمام داشت، اما در حال حاضر اهمیت پیشین خود را از دست داده است. در ادبیات کتونی زیبایی‌شناسی، ذوق مفهوم گسترده‌ای است که از آن لحاظ کردن وجه زیباشناختی یک پدیده را مراد می‌کنند.

نخستین نویسندگانی که به این موضوع پرداختند، نظیر شافتسبری و هاجسن، بر این باور بودند که قضاوت زیباشناختی به «حسی درونی» نزدیک به وجدان اخلاقی فرد متکی است – که بر سر آن نیز عموم آنها هم‌داستان بودند. نویسندگان دوره‌های بعد، همچون کانت، به این مقدار اکتفا کردند که استعداد یا قابلیت تمیز زیبایی در انسان را حاصل عملکرد خاص قوای شناختی یا درآکاهی متعارف او به شمار آورند. کسانی که ذوق را شکلی از ادراک یا شهود زیباشناختی قلمداد می‌کنند عمدتاً می‌پذیرند که ذوق قسمی احساس درونی است که به کمک آن، زیبایی یا شکوه و متعالی بودن یک پدیده، و صفاتی از این دست را می‌توان تشخیص داد، و وجه بارز آن احساس رضایت یا التذاذی است که به فرد دست می‌دهد. گاه از ذوق به‌مثابه احساس یا عاطفه‌ی زیباشناختی یاد می‌شود، چنان‌که کلایو بل اظهار داشته است: «نقطه‌ی آغاز همه‌ی نظام‌های زیباشناختی باید تجربه‌ی شخصی احساسی خاص باشد» (ص ۶).

نظر متداول دیگر آن است که برای تجربه‌ی چنین احساسی باید موضع زیباشناختی صحیحی اتخاذ کرد، و نشانه‌ی چنین موضعی حفظ خلوص تجربه‌ی زیباشناختی است. بدین معنا که هنگام تأمل در یک شیء زیبا باید کلیه‌ی ملاحظات غیر زیباشناختی، نظیر سودمندی و اخلاقیات و تداعی احساسات شخصی، را

کنار گذاشت. مفصل‌ترین بحث این موضوع در کتاب نقد داوری کانت آمده است.

مبحث سومی که طرف‌داران مکتب قوه‌ی ذوق بر سر آن هم‌داستان‌اند آن است که ویژگی‌های صوری شیء - نظیر یکپارچگی، تعادل و توازن - موجب پاسخ زیباشناختی می‌شوند، هرچند ویژگی‌های غیر صوری نظیر نوآوری، تنوع و درخشش رنگ‌ها را نیز گاه مؤثر می‌دانند. موافق نظر کانت، هیچ حکم زیباشناختی را که به‌جای صورت مکانی و زمانی شیء - خواه شیء طبیعی یا اثر هنری - به محتوای آن نظر داشته باشد نمی‌توان خالی از غرض دانست. چنین پاسخی آمیخته به آمال و مشتیهات و نتیجتاً فردی و شخصی، و به دور از شمول عام است.

همه‌ی کسانی که ذوق را در حکم قوه‌ای به‌ظاهر ادراکی تلقی می‌کنند با این دشواری مواجهند که تنوع بی‌حد فرهنگ‌ها و بلکه افراد را در امر ذوق چگونه می‌توان تبیین کرد. استلزام این نگرش پذیرفتن این نکته است که ذوق از مقوله‌های ذهنی محض است و لاجرم حکم یا داوری ذوق، به خلاف حکم ادراک، نه صحیح است نه سقیم، نه معتبر است و نه بی‌اعتبار. از سوی دیگر، می‌توان احکامی را در امور ذوقی یافت که همه‌ی صاحب‌نظران در آن اتفاق نظر دارند، و انکار آن عملی است لغو؛ مثلاً آسمانی آبی با چند لکه‌ی ابر سفید شناور در نیم‌روزی آرام و تابستانی منظره‌ای دلکش است، یا این که میل‌تون به‌لحاظ شعری از پام ایرز بزرگ‌تر است، یا نقاشی‌های رامبرانت از نقاشی‌های آنیگونی زیباترند، یا آبراه بزرگ و نیز از کانال کشتی‌رانی منجستر زیباتر است. این حکم به‌ظاهر متعارض یا جدلی‌الطرفین را چگونه می‌توان حل کرد؟ مسئله‌ی ذوق همین است.

در حالی که فیلسوفان آرمان‌گرا نظیر شوپنهاور، شلینگ و هگل کوشیده‌اند تا زیبایی را با حقیقتی والاتر همانند دانسته و از این طریق به آن عینیت بخشند، فلاسفه‌ی تجربی اظهار داشته‌اند که درخصوص زیبایی چیزی نمی‌توان گفت جز آن که امری است اعتباری. چنین است که هیوم، برجسته‌ترین فیلسوف تجربی قرن هجدهم، شادمانه می‌پذیرد که از آنجا که هیچ احساس محضی قادر نیست ماهیت اثر یا پدیده‌ی زیباشناختی را ابراز کند، «جست‌وجوی زیبایی واقعی یا زشتی واقعی همان قدر بیهوده است که تلاش برای یافتن شیرینی واقعی یا تلخی واقعی» (ص ۲۳۵). با این همه، در هر دو مورد فرض اعتباری بودن متنفی نیست. در مثال هیوم، تمام آنچه لازم است اثبات شود این است که عضو چشایی مشکلی ندارد چرا که ساختمان فیزیکی آن در همه‌ی انسان‌ها یکسان است.

مطابق نظریه‌ی هیوم، آنچه در مورد ذوق زیباشناختی ضرورت دارد کشف ملاک‌هایی است عام و جهان‌شمول، تا نشانگر اتفاق نظری باشد که تاکنون بر سر زیبایی حاصل شده است. به‌زعم او، به‌کمک تجربه می‌توان به چنین ملاک‌هایی دست یافت، زیرا این ملاک‌ها و موازین چیزی نیست جز «ملاحظات عام در باب آنچه که در همه‌ی اعصاب برای همگان مایه‌ی التذاذ بوده است» (ص ۲۳۶). فرض تلویحی این نظریه آن است که هر آنچه در همه‌جا مایه‌ی التذاذ باشد در همه‌جا خوب است. با این وصف، این بدان معنا نیست که ذوق سلیم و ذوق عامه‌ی مردم، که از آنچه مرسوم و باب روز است تأثیر می‌پذیرد، یکسانند، زیرا هیوم از داوری موثق و معتبر در برابر اصل تساوی طبیعی ذوق آشکارا دفاع می‌کند. ذوق سلیم، به‌تعبیر او، چیزی است که به‌رغم گذشت زمان و تنوع فرهنگ‌ها، با نظر صالح‌ترین افراد سازگاری و ملائمت داشته باشد. از

زمان هیوم به بعد، اغلب نویسندگان پذیرفته‌اند که رأی برخی از مردم در خصوص قضاوت پیرامون زیبایی صائب‌تر از رأی دیگران است، و ذوق عوام - به‌جز در نظریه‌هایی همچون ساختار شکنی - قابل اعتنا نیست. انسان صاحب ذوق، که در قضاوت زیباشناختی رأی صائب دارد، باید واجد صفات زیر باشد:

۱. باید ذوق لطیف داشته باشد، و مراد آن است که قوای حسی و ادراکی اش باید تا بدان حد تربیت یافته باشد که به وی امکان دهد همه‌ی آن وجوهی را که موجد حظ هنری می‌شود دریابد.
۲. داوری باید در مطلوب‌ترین شرایط صورت گیرد. این شرایط تا حد زیاد با تأمل ناب و به دور از منافع فرد ملائمت دارد. هرچند مراد از این فرض نه همان است که کانت به آن نظر داشت، بلکه غرض کنار گذاشتن پیش‌داوری‌ها و آزادی از تعصبات، و داشتن ذهنی آرام، و بذل توجه به شیء زیباست.
۳. باید در قلمرو آن قسم زیبایی که موضوع داوری اوست صاحب تجربه باشد، زیرا فقط با ممارست می‌توان وجوه مربوطه‌ی یک اثر را باز شناخت. وانگهی، احکام ذوق نهایتاً همواره قیاسی و اعتباری‌اند. «فقط از راه مقایسه می‌توان اثری را شایسته‌ی تمجید یا درخور نکوهش دانست، و جایگاه هر یک را معین داشت» (هیوم، ص ۲۴۱).

نقطه‌ی ضعف این رویکرد این فرض صریح است که اتفاق نظر صاحبان رأی در مسئله‌ی ذوق، گذشته از ملاک داوری، بیش از اختلاف آنهاست. این نظریه بر فرضی شبه روان‌شناختی مبتنی است که بارها مطرح شده، اما هرگز اثبات نشده است. فرض مزبور دایره به آن است که همان‌گونه که طبیعت خواصی در اشیاء به ودیعه نهاده که حواسی همچون بویایی و چشایی را برمی‌انگیزد، خواصی نیز در اشیاء دیگر می‌توان یافت که موجد احساسات زیباشناختی می‌شوند. تنها شاهد این مدعا آن است که آثار بزرگ هنری از جذابیتی فرازمانی و فرافرنگی برخوردارند. آزمون جاودانگی این آثار را بدون ارجاع به داوران معتبر و آراء موثق نیز می‌توان اعمال کرد، اما در این صورت با این مسئله‌ی دشوار روبه‌رو می‌شویم که چگونه آثاری نظیر نوشته‌های مارکی دوساد، ماندگاری داشته‌اند.

با این وصف، حتی اگر بتوان وفاق همگانی بر سر ارزش برخی از آثار هنری را ملاک قرار داد، این پرسش جدی مطرح می‌شود که آیا می‌توان چنین چیزی را در قالب اصول یا موازین عام ذوق بیان کرد. به عقیده‌ی کانت، امکان وجود چنین اصول یا موازینی وجود ندارد، زیرا احکام حقیقی ذوق همه منحصر به فردند و طبیعتاً مصادیق‌شان نیز چنین‌اند. پس هیچ دلیلی را بر پایه‌ی اصول عام در تأیید این فرض نمی‌توان اقامه کرد، حال آن که چنین چیزی در موارد اختلافات اخلاقی میسر است. خوشبختانه برای دست یافتن به وفاق جهان‌شمول، یا دست‌کم عام، در خصوص چیزهای زیبا یا آثار هنری مشخص به موازین یا ملاک‌هایی که اطلاق عام داشته باشند نیازی نیست. جای شگفتی است که به چنین وفاقی می‌توان دست یافت، و این خود ایراد موجهی است به نسبی‌گرایی و ذهنی‌گرایی.

هنر پدیده‌ی فرهنگی به‌غایت پیچیده‌ای است، و با این همه، ذوق الزاماً محصور در فرهنگ نیست. این سخن نیز حقیقت ندارد که مردم غالباً هنر زمانه‌ی خود و جامعه‌ی خود را ترجیح می‌دهند. از باب مثال، شیوه‌ی بروتالیستی معماری مدرن هیچ طرف‌داری ندارد. و از سوی دیگر، می‌توان از هنر جوامعی که از جامعه‌ی ما بسیار دورند و درباره‌ی آنها عملاً چیزی نمی‌دانیم، لذت برد - برای نمونه غارنگاری‌های

لسکو، که به «نمازخانه‌ی سیستین عصر دیرینه‌سنگی» شهرت یافته‌اند، و قدمت‌شان به بیست هزار سال پیش برمی‌گردد. البته، دانستن این که هنر چنان جوامعی برای آفرینندگان آن چه اهمیتی داشته دشوار و گاه ناممکن است، زیرا بسیاری از چیزهایی که اکنون به ما لذت هنری می‌بخشند اهداف غیر هنری داشته‌اند. با این همه، می‌توان این فرض را پذیرفت که چنانچه جامعه یا فرهنگی آثاری هنری خلق کرده باشد که مدام برای جوامع یا فرهنگ‌های دیگر جذابیت داشته‌اند، در این صورت باید پذیرفت که آن مردمان نیز برخوردار از ذوق هنری بوده‌اند.

راست است که برخی از ارزش‌های زیباشناختی با ارزش‌های فرهنگ و زمانه‌ای خاص پیوند ناگسستگی دارند، و این شاید گواهی بر این واقعیت باشد که هنر متعال به نحوی روح زمانه را بازمی‌تاباند. از این رهگذر می‌توان دید که حتی هنرمندانی که به سبک‌های هنری پیشین روی می‌آورند لامحاله آثاری خلق می‌کنند که فضایی متفاوت با فضای آن سبک‌ها دارند. مجسمه‌های سبک کلاسیک دوره‌ی رنسانس، معماری گوتیک دوره ویکتوریا، و به کارگیری مضامین قرون وسطایی در نقاشی پیشارافانلی نمونه‌های از این دست‌اند. با این وصف، حتی اگر چنان که گفته‌اند ارزش‌های زیباشناختی پیوند نزدیک با فرهنگی خاص در زمانی خاص داشته باشد، این مسئله قطعاً سبب نمی‌شود که آن ارزش‌ها دست‌نیافتنی باشند.

ایراد وارده به نظریه‌ی قوه‌ی ذوق آن است که چیزی به نام ذوق سلیم «طبیعی» وجود ندارد. ذوق از هر قسم که باشد، اکتسابی است، چنان که می‌توان گفت سلائق زیباشناختی ما به مقدار زیاد حاصل تعلیم و تربیتی است که دیده‌ایم و بر اثر آن، با دخالت عوامل اجتماعی و آموزشی، آنچه را مقبول همگان است می‌ستائیم. از همین رو، در قرن هجدهم میان طبقات مرفه که از زمینه‌ی اجتماعی و آموزشی یکسانی برخوردار بودند - در قیاس با ساختار بسیار پیچیده و متنوع جامعه‌ی امروز - اتفاق نظر بیشتری بر سر مسائل ذوقی و هنری وجود داشت، و باز به همین دلیل بود که تعیین و تصریح ملاک‌های دست‌یابی به وفاق عام بر سر ذوق - که هیوم آن را ممکن می‌پنداشت - امروز از نظر ما ناممکن است.

علاوه بر این، زمانی که بر جذابیت فرازمانی و فرافرنگی بعضی از هنرها تأکید می‌ورزیم، نباید اهمیت عنصر فردی را در شکل‌گیری ذوق و سلیقه‌ی زیباشناختی از یاد ببریم. همان‌گونه که هیوم خاطر نشان کرده است: «ما نویسنده‌های محبوب خود را، همانند دوستان خود، به اعتبار خلیقات و طبایع خویش برمی‌گزینیم» (ص ۲۵۰). پس جای شگفتی نیست که با گذشت زمان، ذوقیات ما نیز تحول می‌یابند. چنین دگرگونی‌هایی را به فوریت می‌توان تبیین کرد، و با فرضیه‌ی ذهنی بودن ذوق نیز مبیانت ندارند - هرچند احتمال اختلاف میان داوران صاحب رأی و صلاحیت را به شدت کاهش می‌دهد.

اما چنین مسئله‌ای فقط برای آن دسته از کسانی مطرح است که تصور می‌کنند چنانچه ذوق «فرهیخته» مآلاً بر پایه‌ی مقایسه‌ی آثار هنری استوار باشد، ناگزیریم آنها را، انگار که برای مسابقه‌ای به نمایش می‌گذاریم، به ترتیب اهمیت قرار دهیم. ذوق سلیم همان ستایش چیزهایی است که انسان بر پایه‌ی قوه‌ی شناخت خود از خصوصیات زیباشناختی به آن مبادرت می‌ورزد - نه بیشتر، نه کم‌تر. ذوق سلیم از ما نمی‌خواهد اثری را بر اثر دیگر ترجیح دهیم، یا فلان سبک هنری را بر دیگر سبک‌ها مقدم بداریم. چنین کاری وظیفه‌ی ذوق شخصی است.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

David A. Whewell, Taste, David Cooper, ed. *A Companion to Aesthetics* (Oxford: Blackwell, 1997) pp. 415-418.

منابع

Bayley, S. *Taste: Secret Meaning of Things*. (London: Faber & Faber, 1991).

Bell, C. *Art*. (London: Chatto & Windus, 1914).

Dickie, G. *Evaluating Art* (Philadelphia: Temple University Press, 1988).

Hume, D. "of the Standard of Taste" and Other Essays, ed. J.W. Lenz (New York: Bobbs-Merrill, 1965).

Kant, I. "Analytic of the Beautiful", *Critique of Judgement*, trans. J. C. Meredith (Oxford: Clarendon, 1964).

Mothersill, M. *Beauty Restored*. (Oxford: Clarendon, 1984).

Saville, A. *The Test of time*. (Oxford: Clarendon, 1964).

Sibley, F. Objectivity and aesthetics, *Proceedings of the Aristotelian Society*, suppl. vol. 42 (1968), pp. 31-54.

Vivos, E. and Krieger, M. eds. *The Problems of Aesthetics*. (New York: Rinehart & Winston, 1965), ch. 6.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی